

مهر را از راه مستقیم

اگر چه سزاوار نیست بیش از این پیراهن سخن دریدن و به تیغ تغافل معنا را گردن زدن، و بی تشویش و دلهره چونان تخته پاره‌ای به بحر بیکران هنر شدن و به وجد، وصف وسعت و ژرفای آن نمودن، و یا به نقد و تفریض بر بلندای بام جهل نقاره زدن، هرگز نشاید که بی بضاعتی اتفاق را به باب افتعال برده و تفسیر کند و آنکو خود به چاه است، این قوم را به قامت حق ره نماید و در عالم خیال رهبری کند.

ما را برآستی سر و سودای سرکشی از دیوارهای بلند بام هنر نیست و نه جسارت و یاری آن در توان و توشه ماست.

با این همه چندان هم گناه نیست اگر به تماشای تعریفی که تاکنون از این مقوله داده‌اند بنشینیم. شاید این سوال سر سخن و عقده گشای میحث ما باشد که: بر سر این سرمایه خدا داد (هنر) مگر چه آمده است که جز روزهای نخست حضورش، بدنبال انسان هر چه بیشتر میبود، دورتر میبود، حال آنکه منزلگاه نخست و غایت مقصود آن همین موجود بوده است.

چگونه است که هنوز همان رنگ و طعم چرک و خون را دارد و باعث گمراهی و گمراه و انحطاط و سقوط انسان است. از روزگار قدیم تاکنون بر سقف آن بسیار خشت زدند، که جز معدودی جمله خیس خیس فرو افتادند و بجای سرپناه و راحت جان بودن، آوار شدند و موجب بی خانمانی ما، دواوین نثر و نظم ما جز آن تعداد که چشم و چراغ فرهنگ و هنر مایند و آئینه تمام نمای خداگونگی انسان، بقیه را باید به فراموش خانه‌ها سراغ گرفت و کجج متروک دیوارها و انبارهای ذهنیت تاریخ.

دوران حیاتش برای هنر قائل شد. و ما از جنبه‌های تنوریک و نظری آن که بگنریم و توجیه فلسفی آنرا برای اهل فن بگذاریم، میرسیم به تعاریفی که تاکنون قلم داران با اثر و عمل خویش داده‌اند.

اما اینکه نقش تعیین و تضمین برای هنر در زندگی انسان قائل شدیم، شاید به لحاظ حساسیت و لطافت و پیچیدگی آنست و ارتباط عمیق و عاطفی و غیر محسوسی که در روان و جان انسان دارد.

آنچنان که گویی باقالب وجود او این شده است و باقالب نهاد انسان خوشایندی دارد. این را میتوان در جاذبیت یک بیت شعر که کاریک فلسفه را می‌کند دید و کشش تصویری که از نسخه اصلی آن (طبیعت) قابل تمیز نیست. وندای موسیقی نی ملایم، هرچند بیگانه با مذهب و ملیت ما، که گاه فراتر از لذت بردن و آندوهگین شدن، بایند بند وجود خویش انگار آنرا می نوازیم و نوازش می کنیم. در تائید و کاربرد هنر این سخن درستی است که گوستاولوبون فرانسوی می گوید: یک تصویر تاریخی برابر است با ۶۰۰ جلد کتاب قطوری که در آن باب و موضوع نوشته بشود.

*** بی شک اهمیت تفکیک هنر از مذهب برای دول استعمارگر و وابستگانشان کمتر از جدا کردن دین از سیاست نبوده است، صرفنظر از اینکه این دو درهم به معنای وسیع کلمه حضور دارند.**

تفکیک هنر از مذهب

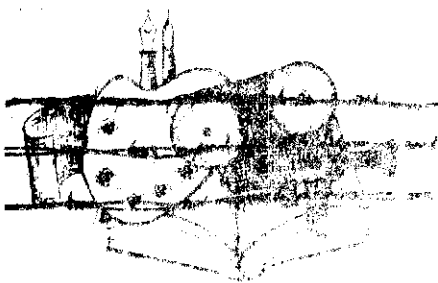
بی شک اهمیت تفکیک هنر از مذهب برای دول استعمارگر و سرپرده‌گانشان کمتر از جدا نمودن دین از سیاست نبوده است صرفنظر از اینکه این دو درهم به معنای وسیع کلمه حضور دارند و جزو پیکره ذات یکدیگر میباشند. نگاهی گذرا به آثار منظوم و منثور قلمای نامصدق و مؤید این مطلب است. در شعر مثل

وامکان مقدسه ما کتون پس از گذشت قرن ها محل مطالعه و تحقیق متجددین کشورهای پیشرفته دنیاست و همچنین تعزیه داری و نقالی که بعدها با حضور صفویان در تاریخ این همه دستخوش مقاصد و منظور قلب های مریض شد و به همان میزان که تا آن زمان به انسان شور و شوق و رهائی میداد و رشد و تعالی اورا ضامن بود، در سقوط و رجعت او بخود پرستی و بی خدائی کوشش کرد.

از آن پس دارالخلافه ها کانون پرورش و مرکز تجمع هنرمندان بی درد بود. تاجانی که از دیگر کشورها آنها را گرد می آوردند و به توجیه جنایات خویش می نشانند.

و با ایجاد زمینه های زیبایی و بکارگیری هنر که انسان بنابه خصوصیات وجودی اش گاه به پرسش آن می نشست و دلباخته آن میشد، آنچنان عرصه را می آراستند که جای هیچ گونه تردید و تفکر نبود.

صوت داود و دست عیسی و عصای موسی را که ارزانی بنده های نالایق بود با حداکثر کاربرد بکار بستند، برای مسخ مذهبی که بال دیگر پرواز و عروج انسان بود. وقتی هنر از مذهب تفکیک و جسم از جان جدا شد طبعا نمی توانست جز وسیله ای برای تلذذ و درخمت تن باشد، این بود که با سرعت به خدمت اشراف کمر بست و از کانال سینما و فیلم که ابزار پیشرفته ای بود وارد شدند و آنچنان هجوم همه جانبه کردند که فرصت فرار از کف بیرون بود. اجانب تدارک لازم و متناسی را برای ماده بدیده بودند برای آنست که از مردم که بیشتر دچار بیماری های نوروتیک (کم خودبینی) و تمایل به ازوا و مهر طلای درنا شدت داشت، فیلم های هندی را که هم



مخدر و هم مسکن بود به بازار آوردند که حس تسلیم و صلح طلبی را نیز بگوشمان میخواند که مبتدای معروف آن فیلم ها «سنگام» و منتهای مشهور، آن «اسم من دلنیک» بود. فیلم های گانگستری و پنیسی کانال دیگری بود که تفوق طلایی و برتری جونی ما را اشباع می نمود و در عین حال احساس حقارت و زبونی را در مقابل قدرتمندان به ما القاء می کرد. فیلم های سکسی و جنائی فساد اخلاقی و حیوانیت را در جامعه رشد میداد و توجه ما را از مسایل اساسی - سیاسی و مذهبی می گرفت

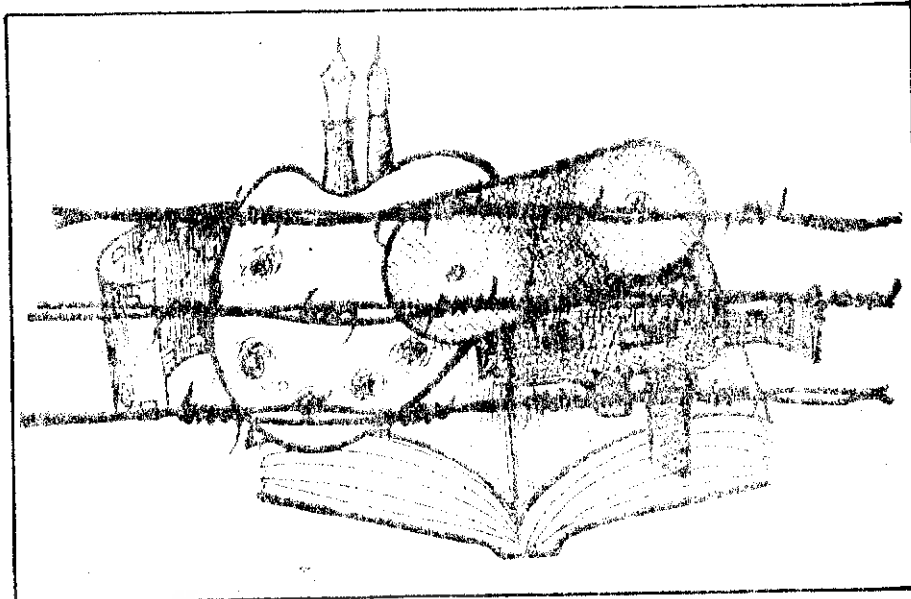
جهاد

دقیق ترین معنا را از هنر باید در قلم عمل آنها جست که عاشق محارم خویش بودند و کارشان پیروز گشتی کشید، زندگی نیمه تمام و غیر عیبی که فرجامش پوچی و اگر نیست با لایم سارتر و شهوت شعوری فریود و خود خدائی فرعون بود.

هنر و مذهب دو بال پرواز انسان

بی تردید میتوان پس از مذهب بالاترین نقش و اساسی ترین محور را در صعود و نزول انسان در

کارخانجات مقواسازی ما اگر بخواهیم پس از آنکه انسان آن همه احساسات لطیف تر از گل و موهبت های خداداد را با دست خویش به لجن کشید، به تعریف چیزی بنام هنر بشینیم و تاثیر و کاربرد آنرا در جامعه و سرنوشت انسان ارزیابی کنیم، شاید نزدیکترین راه ممکن و رساترین تفسیری که از این مقوله در دسترس است و دچار تحریف و بازسازی هم نشده، همان زندگی نیمه تمام و عمر عیس این اساتید باشد، دقیق ترین معنارا از هنر آنها با قلم عمل خویش داده اند، وقتی که عاشق محارم خویش بودند و کارشان به خود کشی میکشید و یا از قرط شراب خواری بگام مرگ میرفتند، وقتی که ساز فقر میزدند و از نرد پر خوری بنمود می پیچیدند و یا آنکه رفیق باز بود و از طهارت و تقوا مینوشت و نقش میزد، جماعتی از خود تهی و سرشار از سرسپردگی، کسانی که اولین خط خوردگی به اصطلاح هنرشان به امضاء ملوکانه میرسید، و بی شک چنانچه عمرشان پیش از این میبایست، کارشان به پوچی و اگر یستائسیالیزم سارتر و شهوت شموری فروید و خود خدائی فرعون میکشید.



هنر در تمام زمینه ها حتی اگر بیای پیکاسو هم برسد و طبیعت را آنچنان تصویر کند که مرغان زمین در هوا بر شاخسار نابودی نقاشی او بشینند و از میوه های آن تناول نمایند باز هم چیزی جز تکرار و تداعی آنچه هست (طبیعت) نیست.

وقوت و توان مردم را با دست زدن به قتل و انتحار و سرقت و تجاوز، تحلیل و تعدیل میدادند. این برنامه ریزی در همه خانواده هنر شیوع پیدا کرد و بود تا آنجا که صدها هزار جلد کتابهای از رده خارج شده غربی در مدت کوتاهی ترجمه شد. سیل مجلات مصور و غیر مصور در زمینه های فحشا و منکرات با استقبال ماسرازی و حمیت و وحشیت ما کم کم رو به زوال گذاشت.

هنر بعنوان تقلید و تعقیب و

توصیف و تشبیت آنچه هست

راستی هنر معاصر تا کون جز تشبیه و تعقیب و تدفین آنچه هست کار دیگری کرده است؟ در انتظار حادثه ای بودن و آنگاه برای جریان فقدان و زوال موجودی و برای جاودانی خاطره ای، حماسه ای و..... کوشش نمودن، که بی شباهت به انجام آداب و رسوم پس از مرگ نبوده است.

هنر در تمام زمینه ها حتی اگر بیای پیکاسو هم برسد و طبیعت را آنچنان تصویر کند که مرغان زمین و هوا بر شاخسار نابودی نقاشی او بشینند و از میوه های آن تناول کنند و از عطر گلها و فضای سگراور باغی که حاصل آب و رنگ و سربجه هنرمندی پیش نیست، مست و بی خود شوند، تازه این چیزی جز تکرار و تداعی آنچه هست نیست، حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این همه آثاری که جز تعقیب و توصیف و نهایتا از تشبیت آنچه هست فراتر نرفته اند. پاسخ این سوال کجاست که از آن همه آثار گل و بلبل و دل و خارستان یکی «گلستان» میشود و از هفتاد من کاغذ و یک عمر بارندگی و شورش ناودان قلم تنها مشتری مولانای رومی میماند و به گوشمان قصه عشق میخواند و بسوی آنچه بایدمان میکشاند.

همراه دنیا که بقول امام سجاد (ع) پشت کرده و میرود، چه مجنون و زیانکار است آنکه میدود و اورا میخواند با آثار (کل من علیها فان).

البته پاسخ این سوال همان مصرع: از کوزه همان برون تراود که در اوست، میباشد و آنکه هنوز خود در قید نام و نان است و مستعد نظر نیست بعهد مینماید که رنگ تعلق بیازد و با پای و عصف هنر اگر در سطح محسوسات بماند کاری نکرده است، شما ببینید یک ورق بزیند

در خدمت حکام و اشراف زادگان که تجار خوبی هستند قرار بگیرد. و این چنین زیباترین عروس عبارات و مفاهیم خدا داد در لباس های الهه و هدف گم کرده جمع میشوند و آن همه عزت و طهارت و ایثار بی دریغ خداوند مابعدی به آلات لاهولمب میشوند بدست اناساتهایی که قابلیت رشد و استعداد خلیفه الهی را از کف داده اند.

* برتن زیباترین عروس عبارات و

مفاهیم خدا داد لباسی از الفاظ الهه کردند و آنهمه عزت و ایثار بی دریغ خداوند را تبدیل به آلات لهو و لعب نموده و بر سر هر کوی و برزن بر تشی چوب حراج زدند.

ب- هنر تغییر مسئول

عمده ترین مشخصه هنر غیر مسئول شاید گسیختگی ارتباط وانس و الفت آن با مردم در طول عمر خودش باشد. راستی از تل آن همه شعر - نقاشی - قصه - موسیقی - که بعضی حاصل عمری تلاش خستگی ناپذیر است چه مقدار پدامن جامعه بازگشته است. بر کدام دیوار کاهکی از آن همه اثر تأثیری هست و چند بیت و چند خشت از بنای عظیم شعر که دیوانش به قطر و طول و عرض دیوار چین است در ساختمان ذهن جامعه کار شده است. جز این بود که اگر اثری گوی سبقت راهم از معاصرین خودش می گرفت به فستیوال و تشکیل یک نمایشگاه و چند روز صحنه و شب شعر... ختم میشد؟

و بعد گوشه خیابان و جار حراج و کجج نمناک زیر زمین و انباری... و بعدها پاکت خواربار و لوبو و آسیاب

تعریف هنر به قلم عمل.....

کمترین تاثیر تفکیک هنر از مذهب، تبدیل شدن مایه های خداداد بود به جهان ماده با همه متعلقاتش. و جان (مذهب) که فارغ شد از کالبد جسم (هنر) خاک گور را سزاوار بود تا تعفن این لاشه جز خاک را الهه نکند. سوداگران و شیادان نالایی هنرمند نام، معانی و الفاظ و عباراتی را الهه کردند که قادر بودند کاری تر از زخم شمیر، جاری تراز رود و پر شتاب تراز سیل و تیر پیش تراز خون در درگ حیات وهستی باشند. و اینها آنچنان به فسق و فتنه خویش حلال خدا را حرام و باذل خاکی خود آلودند که هنوز چیزی بنام هنر با همه قدسین نه قرب و منزلتی ونه جایگاه و پایگاهی در جامعه مادارد و این رایحه و سیم دل انگیز وقتی بر شاخسار خسکیده و جسم بی جانشان وزید جز هوای عوی مرگ برخواست و چه شوم و دلخراش بود. و بیهوده نیست که خدا می فرماید: «قتل الانسان ظلوما جهولا» (مرگ بر این انسان ناسپاس و کافر کیش) ما فرزندان همان انمیم که ارزش های والای خویش را بیای دیوار کنند و خود را به رنج و تعب گرفتار ساخت، راستی به طمع کدام باید درهای رحمت خداوند را بروی خود ببندیم.

الف - هنر باز یچه غرائض ناممحلود.....

برای چندگانی که علیرغم ماهیت و گوهر وجودیشان، هستی و حیات باز یچه ای پیش نیست، هنر بعنوان تفنن و وسیله ای برای اشباع غرائض ناممحلود شدن امری عادی است. برای آنها ملال انگیز نیست که دلکشی ترین صدا و طبیعی ترین تصویر و قدسیت قلم به بهانی اندک بر سر هر کوچه و بازار چوب حراج مخورد و

هنر را دوباره....

امثال و حکم

مجسمه سنگ تراش با آرزو همه دقت و ظرافت، اساز به اندازه یک آدم معمولی... به آن نگاه نمکند و کنار آن توقف ننمایند. هنر که خود از ماوراء محسوسات مایه میگیرد اگر نتواند ارزش های خفته و استعداد های نهفته انسان را برانگیزد و در او کششی بوجود بیاورد که به اصل خویش و اصل شود کاری نکرده است. هنر اگر تجلی اراده خداوند نباشد، ناخالصی دارد، اینکه اثری اشکی را بگونه بفلطاند و یا لبخندی به لب بشانند در نهایت انسان را متحیر و مبهور کند که بگوید، عجب (آنهم در نگاه دورویی دقت نخست) این چیزی نیست که بتوان برایش حسابی کشود و عمر خویش بر آن نهاد و به صرف اینکه در نوع خود بی نظیر است به آن اکتفاء نمود. این هنر، «آئین سخنرانی» دیباچه کارنگی را خواندن و سخن گفتن و سخنران شدن است و آن کلام علی (ع) که در وصف تقوا «همام» را آنچنان متحول میکند و بر تار و پودش چنگ میکند که یک مرتبه بکام مرگ میرود. راستی اگر ما بخواهیم با زبان شعر، قصه، نقاشی، تئاتر، موسیقی... چیزی بگوئیم و رهرو اشاره و کتابی بکنیم و «میزان» مانا تیر زبان بلیغ و توانای مولایمان علی (ع) باشد، ما تا بحال بنام هزجه گفته، نوشته و تصویر کرده ایم یا از سیاهه مشق هانی که بی گمان پس از ما برای آن فاتحه ای هم نخواهند خواند، هر چند به التماس بالای سر هر کدام با تیتردشت کلیشه کنیم: ای که بر ما بگذری دامن کسان از سراخلاصی....

حرمت حریم هنر کجاست؟

چگونه است از میان تمام مقولات سیاسی و فلسفی و اجتماعی و اقتصادی، این تنها خانواده هنر است که پیوسته مورد هتک حرمت قرار گرفته و دلیل بر این مدعا تعدد آثار ارائه شده است در سطحی وسیع و تکثیر قابل ملاحظه آنها است، عجیب آنست که ماهر چه به پشت سرنگاه میکنیم یا آنهمه غنای فرهنگی و شیوایی و بلاغت سخن، کمتر به تنوع آثار بر میخوریم، حافظ را میبینیم بر قله رفیع عرفان و هنر و معرفت تکیه داده است و با آنهمه ظرافت کار تنها از او سیصدواندی غزل به جااست و بقول خودش نزدیک به چهار هزار بوده است و او قیه را به اب رگنا باد تخلص کرده، او این وضع همه اساتید مسلم و هنروران و قدهای ماست و اکنون با خالی وجود آن خداوندان و خالقان هنرمند و سر بینه های نکته پردازان، انصاف نیست که در محضر ایشان تکیه بر بالشت آفرید گاری بر نیم و بالندگی کنیم، بقول صائب صاحب سخن: راهرو چون سیل میباید که بردریا زند، پیش پای خویش دیدن راه مارا دور کرد. گویی که بر هنر حیوانی فرض نیست، لاجرم منشائی ماوراء محسوس دارد، کسی را یاری آن نیست که افسار این وحشی را بگیرد و بپرسد که از کجائی و به کجا میروی، این نیست که پالاز حدود خویش و خدابرون نیم و بدفاع بگوئیم هیچکس ما را نمی فهمد و این بیان بزبان زمینیان نگفته ام، یا هر کس و ناکس محرم راز نیست و یکمرتبه جای حافظ بنشیند و در توجیه لاطانات خویش بگوید: چو بشنوی سخن اهل دل مگر که خطاست، سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست!

شاید هیچ دروازه ای به بی صاحبی و گشودگی هنر نباشد، شما ببینید با این همه ناخالصی، دروغ و تهمت و سرکشی و ناسیاسی و کفر کشی که در چیزی

بنام هزجه شده و ارائه گردیده است چه آنها که با اشاره و ایهام و استعارت رگاب زدند و چه آنها که پرده از روی هر یلیدی و ناپاکی با آثار خویش کنار زده اند، و دهنیت جامعه را یک عمر به بازی گرفته ای، کدامین را می شناسید که مورد بازخواست قرار گرفته باشند، چقدر این حضرات، مقدمات مارا به طعنه و طرح و شعر و نثر و عکس و فیلم... مورد تفسیر فرار دادند و حتی حاضران و برای اینکه مباد احساسات لطیف تراز گشتان

بشکند، هیچکس هیچ نگفته، بجاست از این پس با حاکمیت حدود خدامقوله هنر را با همه مشتقاتش به لحاظ کاربرد و تاثیر عمیقی که بر مقدرات انسان دارد مورد توجه قرار دهیم و آنان که بنام این ارزش والا و کرامت خداداد، شرع و عرف را به صلیب سخن میکشند محاکمه کنیم تا بیش از این حیات و هستی و انسان به لغو و باطل به فسق و فتنه جمعور پایمال نشوند.

بشکند، هیچکس هیچ نگفته، بجاست از این پس با حاکمیت حدود خدامقوله هنر را با همه مشتقاتش به لحاظ کاربرد و تاثیر عمیقی که بر مقدرات انسان دارد مورد توجه قرار دهیم و آنان که بنام این ارزش والا و کرامت خداداد، شرع و عرف را به صلیب سخن میکشند محاکمه کنیم تا بیش از این حیات و هستی و انسان به لغو و باطل به فسق و فتنه جمعور پایمال نشوند.

جهاد